آرمان ملی
armanmeli.ir
سال پنجم
شماره ۱۷۸۸
یکشنبه
۲۰ • ۱۲ • ۱۴۰۲
۲۹ شعبان ۱۴۴۵/ ۱۰ مارس ۲۰۲۴

یادداشت

نگاهی به رمان «چهره پنهان عشق» از سیامک گلشیری
شباهت‌های نامریی انسان‌ها

فاطمه احمدی‌آذر
مدیرپل

رمان «چهره‌پنهان عشق» (۱۴۰۱) نوشته سیامک گلشیری (زاده ۱۳۴۷)، نویسنده ایرانی است. این اثر ادبی پاییز ۱۴۰۲ توسط نشر چشمه به مخاطب فارسی‌زبان ارائه شد. داستان حول شخصیت پیام سپهری می‌گردد. او می‌خواهد چند روزی به شمال برود تا از هیاهوی زندگی‌اش کمی دور بشود. دعوای سرایدارش سهراب و همسرش گل‌مریم، فضا را پرتنش می‌کند. در این میان، پیدا شدن دو مامور آگاهی و تفتیش خانه برای پیدا کردن مواد مخدر و دعواهای خانواده گل‌مریم به خاطر زن گرفتن سهراب، فضا را برای پیام تب‌آلودتر می‌کند. وضعیت شخصیت اصلی، لحظه به لحظه وخیم‌تر می‌شود. اما، ضربه اصلی زمانی زده می‌شود که دو مامور، دزد از آب درمی‌آیند. گلشیری در این رمان، وضعیت کابوس‌واری را به تصویر می‌کشد که لحظه به لحظه بدتر می‌شود. راوی از ذهن پیام، داستان را روایت می‌کند. از این رو، خواننده همراه با شخصیت اصلی داستان قطعه‌های پازل را کنار یکدیگر می-گذارد. از همان ابتدا، خواننده متوجه شباهت‌های الگوهای رفتاری شخصیت‌ها می‌شود. برای مثال، پیام پشت تلفن به رعنا می‌گوید در دوران دانشجویی با دختر دیگری نیز قرار می‌گذاشته و آن دختر نیز به او اعتراف کرده بود که حاضر است با او ازدواج کند و قید همه چیز در زندگیش را برای زندگی با او بزند. در فصل بعدی، سهراب نیز به گل مریم می‌گوید که با دختردایی‌اش ازدواج کرده و خاطر او را می‌خواسته است. در ماجرای سهراب و گل مریم، متوجه می‌شویم که سهراب از روی عصبانیت این حرف را به همسرش زده است. از این رو، این فکر به ذهن خواننده می‌رسد که شاید پیام نیز برای آزار دادن رعنا این حرف را زده است: «ببین، یه وقت‌هایی آدم‌ها یه چیزهایی می‌گن که فقط طرف مقابل شونو آزار بدن» (۲۰). گلشیری، به زیبایی پرسش‌های بسیاری در ذهن مخاطب خود ایجاد می‌کند. این موضوع در حالی است که او واژه‌های زیادی نیز به‌کار نمی‌برد. داستان، زبان ساده‌ای دارد و با توصیفات زیاد پیچیده نمی‌شود.

زندگی سهراب و گل مریم، شباهت بسیار زیادی به زندگی رعنا و پیام دارد. هر دو مرد در دورانی که جوان‌تر بودند، به فردی علاقه‌مند بودند. در طول داستان، این گمان می‌رفت که سهراب به همسرش خیانت کرده و به سراغ عشق اول زندگیش رفته است. در پایان نیز، رعنا و پیام رابطه خود را تمام می‌کنند، اما نویسنده همچنان به خواننده خود به‌طور غیرمستقیم می‌گوید که دوباره به عقب برگردد و از روی سیر حوادثی که برای سهراب و گل مریم اتفاق می‌افتند، آینده این دو شخصیت دیگر را نیز پیش‌بینی کند.

شباهت دیگری که در داستان دیده می‌شود، بین دزدهایی است که به خوبی نقش پلیس را بازی می‌کنند تا وسایل قیمتی خانه را بدزدند. وقتی پیام به پلیس‌های واقعی خبر دزدی را می‌دهد، در توصیف دزدها می‌گوید: «از کجا می‌دونستم دزدن؟ هرکی جای من بود راه‌شون می‌داد. با اون سروشکل، قیافه‌شون به هر چیزی شبیه بود جز دزد» (۱۰۸) و «یه جوری حرف می‌زد انگار صد ساله افسره» (۱۰۹). گلشیری در رمان چهره‌پنهان عشق، شخصیت‌هایی از گروه‌های اجتماعی متفاوت کنار یکدیگر قرار می‌دهد. این شخصیت‌ها به‌ظاهر متفاوت هستند، اما با کمی دقت می‌توان شباهت‌های بسیاری میان هارفتارهای آن‌ها دید. این موضوع می‌تواند از این منظر نیز بررسی شود که تمامی این شخصیت‌ها درون یک جامعه زندگی می‌کنند و از این رو، حتی اگر بخواهند نیز نمی‌توانند رفتار متفاوتی پیش بگیرند. وقتی پلیس‌های واقعی از کلانتری به خانه پیام می‌آیند، به او می‌گویند که آن دزدها تحت تعقیب هستند و این الگوی دزدی را در جاهای دیگر نیز پیاده کرده‌اند. پیام نیز نخست به سهراب مظنون می‌شود. هرچند با بیشتر فکر کردن، تردیدش بیشتر می‌شود.

«خیلی‌ها بودند که خیلی چیزها درباره زندگی‌ام می‌دانستند. آدمی نبودم که بخواهم کارهایم را پنهان کنم. کافی بود کسی دو سه ساعتی کنارم بنشیند تا خیلی چیزها از زندگی‌ام دستگیرش بشود. حتی گاهی برای منشی‌هایم چیزهایی تعریف می‌کردم که مربوط به خصوصی‌ترین مسائل زندگیم بود، اما خوب که فکر کردم دیدم محال است جای کلید گاوصندوق را به کسی گفته باشم یا حتی از گاوصندوق باکسی حرف زده باشم. هیچ‌کس جایش را نمی‌دانست. شاید حتی سهراب هم از جایش خبر نداشت. اصلا نمی‌دانستم چه بگویم. نمی‌توانستم بی‌آن‌که مطمئن باشم کسی را متهم کنم.» (۱۱۴).

رمان چهره‌پنهان عشق، دو خوانش دارد. نخستین خوانش وقتی است که خواننده مجذوب دانستن چیستی داستان می‌شود؛ او می‌خواند تا بفهمد حقیقت پنهان دعوای سهراب و گل مریم چه بود، آیا پیام و رعنا آشتی می‌کنند، چرا پیام متهم به فروش مواد مخدر می‌شود؟ آیا عاقبت دزدها را پیدا می‌کنند؟ پس از خوانش اولیه، دومین نوع خوانش رخ می‌دهد. خواننده زیرک حالا خط کلی داستان می‌داند و می‌خواهد همانند یک کارآگاه به عقب برگردد و همه چیز را مجدد مورد بررسی قرار بدهد. هر حرکت، مکالمه، و حتی خاطره‌های گذشته شخصیت اصلی، می‌توانند خواننده را در یافتن علت وقایع یاری بدهند. از این رو، گلشیری رمانی نوشته که با وجود زبان و داستان به‌ظاهر ساده، باید بارها به صفحه نخست برگشت و در میان واژه‌ها به دنبال جواب‌های پنهان گشت.

در گفت‌وگو با محمد صابری مطرح شد:

دردی به‌نام «درجازدگی» در ادبیات

ادبیات در مواجهه با نابسامانی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یکصد سال اخیر در دنیا چه کارهایی می‌توانست بکند و نکرد و چه کارهایی که نتوانست؟

پاسخ به این پرسش البته اقلیم و جغرافیای خاص خودش را می‌طلبد. در هر کوی و برزنی ادبیات کارکرد خاص خودش را داشته و دارد، جهان اول و سوم همیشه اول و سوم باقی خواهند ماند و باید برای دریافت بهتر کارکردها همه گزاره‌ها و مولفه‌ها و صد البته انتظارات را در یک سبد و طبق و با هم واکاوی کرد، اما اگر بخواهم پاسخی عینی‌تر و کاربردی‌تر بدهم، بهترین و کارآمدترین رهیافت همان گفته معروف سارتر است، رمان «تهوع» برای دو میلیون گرسنه سیاهپوست هیچ کاری نکرده و نخواهد کرد و همچنین فاقد هرگونه اهمیت است. اینجاست که اگر از افقی جهانشمول به پدیده‌های هستی نگاه کنیم، درمی‌یابیم که ادبیات همواره مابین توانستن‌ها و نتوانستن‌ها معلق و متحیر مانده است. نکته قابل تعمق در این باب آنکه برای این ناتوانی‌ها بازه‌های زمانی همواره نقش‌آفرین بوده و هست. هیچ ادبیات نقش‌آفرینی در کوتاه‌مدت کارکرد درخشانی نداشته است، نگاه کنید به پیشینیه روسو، داستایفسکی، پاسترناک و....، همگی این‌ها در طول زمان اثرگذار بوده‌اند و بس.

ادبیات و آزادی، این دو واژه از دیرباز رابطه دال و مدلولی داشته‌اند، یک همخوانی مشترک و همپوشانی مسبوق به سابقه، با نگاهی به ششصد سال تاریخ ادبیات غرب و یک صد سال تاریخ ایرانی ادبیات، چگونه می‌توان این رابطه را تعریف کرد؟

انسان اندیشمند همواره با این دو گزاره در سعی و جدال مدام بوده است، بدون آزادی، ادبیات برآورنده انتظارات نیست و دیگر آنکه ادبیاتی که آزادی را برای مردمانش به ارمغان نیاورد، ادبیات نیست. بی‌تردید آزادی بیش از آنکه یک معنا و دستاورد ادبی باشد، مطالبه‌ای ست اجتماعی در شکل‌ها و تعریف‌های مدنی و...، باید پیش از هرگونه مطالبه‌گری حتی در سطح ادبی، قد و سقف و وزن جامعه مورد نظر را اندازه و بعد برای بررسی رابطه این دو نظریه‌پردازی کرد، به عبارت دیگر سطح انتظارات و آرزوهای جامعه کتابخوانی چون فرانسه با تیراژ ده میلیون نسخه‌ای کتاب در سال با جامعه‌ای مثلا کشورهای فقیرنشین آفریقا که بیشتر تاریخ‌شان را در عطش رفع گرسنگی گذرانده و یا حتی مترقی‌تر از آن برخی از کشورهای مرفه خاورمیانه فعلی خودمان که دغدغه نان ندارند، بسیار تفاوت دارد، حرف آخر اینکه این رابطه در نهایت رابطه مادرفرزندی متمدنانه‌ای ست که هنوز در خصوص اینکه کدام مادر و کدامیک فرزند است، داستان ادامه دارد.

ادبیات و عشق و یا عشق و ادبیات، چه تعریفی از این رابطه دارید. آیا رابطه این دو را هم مادر و فرزندی می‌دانید و یا خویشاوندی درجه یک، مثلا خواهر برادری، اساسا عشق بدون ادبیات و یا ادبیات بدون عشق را شدنی می‌دانید؟

آنتوان دوسنت اگزوپری تعبیر زیبایی دارد مبنی بر اینکه عشق بیش از هر چیزی تمرین نیایش است و نیایش تمرین سکوت، سکوتی که صبوری می‌آموزد و تحمل و مدارا که اگر این سه یک جا به کار گرفته شود- با همه سختی‌های قابل قبول- بی‌تردید می‌تواند دلگرمی بزرگی برای آدمی در این ورطه هولناک باشد. سکوت، انتظار، فقدان، جنگیدن و نفس تلاش تا آخرین لحظه ورای هرگونه دستاوردی از مهم‌ترین راهکارهای ماندن و پذیرفتن است، بدانیم که تنها و تنها در دنیا دو چیز به انسان روشنایی می‌بخشد و عشق یکی از آن دو چیزست، بدانیم که عشق تنها شاخه گلی ست که برای ایستادن نیازمند هیچ ساقه‌ای نیست و نیز بدانیم که اگر نشسته‌ایم برای آنکه عشق سرشارمان سازد به بیهودگی نشسته‌ایم و به بطلان عمر چراکه عشق هیچ چیز و هیچ‌کسی را سرشار نمی‌سازد. عشق با همه سروری‌اش، همه اعجاب انگیزی خیره‌کننده‌اش و همه زیبایی‌های ناشمردنی‌اش، تنها و تنها نقصانی‌ست بسیار طرب‌انگیز و دوست‌داشتنی و نه وفور و انبوه. همه این‌ها که گفته‌ام در باب ادبیات هم مصداق دارد، بی‌کم و کاست، رابطه ادبیات و عشق به گمان بیشتر رابطه‌ست فرازمینی، فراتر از خویشاوندی و حتی مادرفرزندی، هر دوی‌شان نقصان‌های طرب‌انگیز و دوست‌داشتنی‌اند.

ادبیات و انقلاب پرسش بعدی این مصاحبه است. به‌راستی می‌توان از ادبیات در یک افق جهانی و نه محدود به این و آن کشور، انتظار تاثیراتی شگرف در جوامع - آنطور که در نمونه‌های جهانی و کشورهای درحال توسعه سراغ داریم- داشت؟

سال گذشته با همین عنوان کتابی را نشر نیلوفر به بازار آورد با ترجمه بسیار دقیق و خواندنی علی‌اصغر حداد، نه تنها پاسخ به این پرسش که بسیاری از پرسش‌های دیگر مخاطبان اعم از ذهنی و عینی در این شاهکار هست. یورگن روله آلمانی را بی‌طرف‌ترین و منصف‌ترین آدم این صد سال اخیر باید دانست در گردآوری، پژوهش و نقد و بررسی همه انقلاب‌های دنیا و سرگذشت ادبیات در آنها. ادبیات در بازه‌های زمانی کوتاه مدت هیچگاه موجبات هیچ انقلابی اعم از فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و.... نشده است اما در گذر زمان آری.

پرسش بعدی درباره ادبیات این روزهای ماست، شعر، رمان، نقد، نمایشنامه‌نویسی و در یک کلمه هر نوشته‌ای که بتوان به عنوان ادبیات اطلاق کرد، چه کرده و به کجا می‌رود؟

ادبیات وطنی با محدودیت‌های بسیار و نقصان اندیشه و نبود هوای تنفس همچنان دارد به راه خودش می‌رود، اینجا و آنجا و در همین روزنامه مطبوع شما بسیاری از صاحبه نظران دردها را شمرده‌اند و درمان‌ها را نیز. نکته اما در کنار همه آنچه را که گفته‌اند و می‌گویند پیش و پس از آن، محتواست و بس. ما در ادبیات و مثلا حوزه شعر در این صد سال بسیار به زبان اندیشیده‌ایم، در نثرنویسی و بازسازی تاریخ نیز اما به گمانم در تولید محتوا درجازدگی بیمارگونه‌ای را تجربه کرده‌ایم و می‌کنیم. شیمبورسکا تنها با چهارصد قطعه شعر کوتاه نوبل ادبیات را برد، فروغ با دو دفتر «تولدی دیگر» و «ایمان بیاوریم» از بزرگان شعر آن روز فاصله معناداری را تجربه کرد و... همه این‌ها مبین این است که تولید محتوا و اندیشه‌ورزی چه کشف و انقلاب‌هایی را در ادبیات موجب شده است، مادامی که نخوانده و نیندیشیده به ادبیات بپردازیم چیزدرخوری برای مخاطب نخواهیم داشت. ادبیات با همه التذاذبخشی آنی‌اش نیازمند تحقیق و تفکرست.

شما در سالی که گذشت با صفحه ادبیات روزنامه آرمان ملی و در خصوص معرفی آثار برتر جهانی همکاری داشتید؛ از درس گفتارهای ادبیات قرن بیست فرانسه گرفته تا مناسبت‌های زادروز و درگذشت غول‌های ادبی دنیا. چه ویژگی‌هایی در ادبیات فاخر جهانی شما را مجذوب قلمزنی در این راه کرد و چرا؟

جهانشمولی؛ عینیت‌گرایی و کشف دنیاهای جدید ذهنی انسانی برای هر اهل قلم و مخاطبی شیفتگی‌های بسیاری به همراه دارد که در آثار این بزرگان دیده و شنیده می‌شود. پرده‌برداری یا رمزگشایی از آنچه را که گفته‌اند، تا هنوز و به گمانم همیشه این عطش را برای دنبال‌کنندگان جدی ادبیات زنده نگاه می‌دارد. در جلسه نقد کتاب دوست شاعری این را گفته‌ام که اثری در هر قالبی اگر مخاطب را وادارد به دوباره‌خوانی، یعنی ادبیات اتفاق افتاده‌است. برای من مارسل پروست همواره این کارکرد را داشته است و بسیاری دیگر.

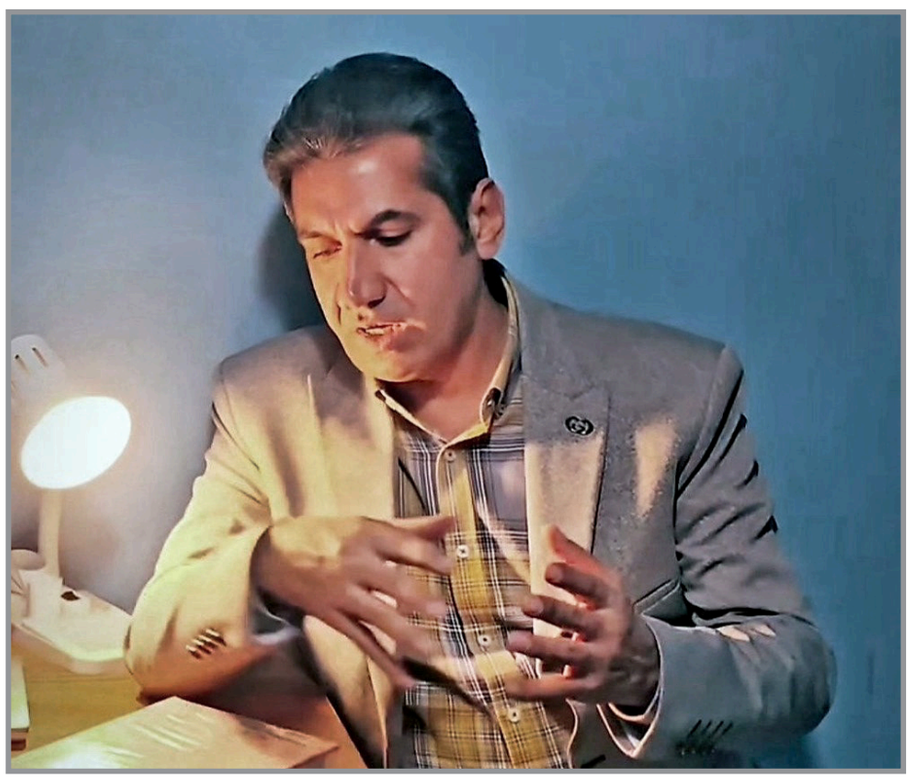

آرمان ملی: ادبیات و جریان‌های ادبی به مدد نویسندگان و شاعران جدید و قدیم، مسیر مشخصی را طی می‌کند؛ مسیری که خواه‌ناخواه به پشتوانه تجربیات و دانش زیسته خالقان آثار، صعودی و روبه پیشرفت است، اما مسأله این است که جز در موارد محدود و متاثر از جرقه‌ها و درخشش‌های فردی، این حرکت بسیار بطئی و کند پیش می‌رود و چه بسا خلق شاهکارهای ادبی پس از گذشت چندین دهه و چند نسل، محقق نشود. از نظر محمد صابری، نویسنده و منتقد این روند در جریان‌های ادبی حاضر کشور، به نوعی درجازدگی در حوزه تولید محتوا قابل تشبیه است؛ زیرا «مادامی که نخوانده و نیندیشیده به ادبیات بپردازیم چیز درخوری برای مخاطب نخواهیم داشت. و این همان عاملی است که مانع از ظهور چهره‌های سرشناس در شعر و داستان نویسی دهه‌های اخیر شده است.

ادبیات فرانسه، قرن نوزدهم، بیستم و بیست‌ویک و حال قرن جدید، تحلیل شما از این سه قرن و اندی چیست؟

ادبیات فرانسه با بالزاک و هوگو فلوبر و زولا قرن نوزدهم دنیا را درنوردید، با پروست و رولان و موریاک و کامو و سارتر تثبیت شد و البته در قرن بعدی حالا نگویم متوقف اما تکرار نشد. شاید این گفته شوپنهاور درست باشد که همه آنچه را باید گفته و شنیده می‌شد، شد و هر آنچه را که از این بعد می‌خوانیم بازتکرار همان‌هاست و بس. توضیح آنکه شوپنهاور این را در قرن نوزدهم گفته بود!

نیمه دوم قرن بیست فرانسه یکسره در هیاهوی موج نو و یا رمان نو گذشت؛ موجی که ساروت و رب گریه و دوراس و بوتور از سرآمدان آن بودند، اما هنوز در ادبیات امروز فرانسه رمان‌های رئالیستی و سوررئالیستی با همان اسلوب‌های پیشین و وفادار به همان مکتب ادبی نوشته و خوانده می‌شود، چرا؟

نمی‌توان گفت همه آثار این روزها همچنان از همان قاعده‌ها پیروی می‌کنند، آنومالی برنده گنکور به تمامی رمانی‌ست نو و یا شرم انی ارنو.... اما بیشتر می‌توان گفت آن نوگرایی منظور نظر مبدعانش در تفکر و اندیشه نویسندگان اتفاق افتاده است، جدای از آن در رمان‌های امروز دنیا توصیف و توضیح و حشو زواید آثار قرن نوزده و بیست دیده نمی‌شود، حجم رمان‌ها کوتاه شد و دیگر دراز‌نویسی از مد افتاد، سینمایی نوشتن بیش‌ترین کاربرد را پیدا کرد، اشیا به میدان آمدند، دانای کل در رمان‌نویسی منسوخ شد و...

اخیرا یکی از شعرهای شما تحت عنوان مارسل پروست در فصلنامه معتبر ژورنال بلژیک چاپ شد، تحلیل شما از شعر امروز و چرایی ریزش مخاطب در حوزه شعر چیست؟

مارسل پروست غزلی و یا بهتر است بگویم قصیده‌ای ست با ساختاری موازی و لایه‌های پنهان بسیار در روایت عشقی ناکام با نگاهی به عشق آلبرتین در رمان در جست وجوی زمان از دست رفته که لازم است در همین جا از دوست مترجمم سعیده سیدکابلی به نیکی یاد کنم در ترجمه دقیق این شعر و اما شعر امروز با همه مهجوریت‌ها و دردهای مزمن تاریخی‌اش سوسوزنان به‌راه خویش می‌رود، کجا و ناکجاآبادش را گذر زمان مشخص خواهد کرد و حرف آخر آنکه شاید به گمانم حق دارد مخاطب امروز که از شعر مثلا امروز فاصله پیدا کرده، شاید. واکاوی و چند و چون آن بماند برای وقتی دیگر.

پرسش آخر من، تعریف و نگاه شما از این نام‌ها چیست؟

انوروه دوبالزاک: نام رمز ادبیات قرن نوزدهم و این گفته داستایفسکی - مترجم آثارش در روسیه- که اگر او را نمی‌شناختم نمی‌نوشتم.

مارسل پروست: در جست و جوی زمان از دست رفته‌ای که هربار با از نو خواندنش معنایی جدید از زندگی درمی‌یابم.

گوستاوفلوبر: با مادام بوواری و خیره‌سری‌هاش بارها و بارها زیسته‌ام و هنوز نمی‌دانم آیا او حق داشت یا نه؟

داستایفسکی: دیوانه‌ای از قفس پرید و دنیا را در جدال دائمی شک و ایمان تنهاگذارد.

تولستوی: زیستی خلاقانه و تخیلی همواره چارچوب مدار و در نهایت کاشف فروتن وجدان آدمی.

بوریس پاسترناک: انقلابی تمام عیار در ادبیات همه دنیا با دکتر ژیواگوو دیگر هیچ.

آلبرکامو: در جست وجوی بشریتی بی‌نقاب، سرگشته در میانه عشق و عدالت.

حسین منزوی: شوریده‌ای آسیمه‌سر که اگر نبود غزل امروز بدین گونه نبود و بس.

احمد شاملو: یک تنه یک تاریخ... بی‌شاملو از شعر گفتن و نوشتن کاری ست سخت و ممتنع.

محمود دولت آبادی: اگر تنها یک نوبل از دنیا طلب کار باشیم به‌واسطه همین نام است.

گذری به گزاره متن

عابدین پاپی
شاعرومنتقد

متن به انگلیسی (text) وارتباط معنایی قابل توجه و با اهمیتی با واژه بطن دارد. متن درلفظ به معنی نوشته، مکتوب، مضمون، موضوع، محتوا، سطح، گستره، پهنه، میان، درون، نقش، بوم و بخش اصلی است. متضاد واژه متن حاشیه است. یک قالب کلی است که جزئیات را دربرمی‌گیرد و برابر پارسی آن نویسه است. متن درمعنا و مفهوم به گستره‌ای از یکسری واقعیات حقیقت محور گفته می‌شود که این واقعیات نیت برآن دارند تا که معانی خاصی را دریک بافت و ساخت معین به شنونده انتقال دهند. متن تنها محدود به نوشتار نیست بلکه می‌تواند اظهار شود و یا نوشته، عمل و اندیشه شود. متن هرسخن و اثر هنری را مانند، نقاشی، سینما و موسیقی را دربرمی‌گیرد. به هراثری که به مخاطب پیام و پیامدی را انتقال می‌دهد در قلمرو متن قرار می‌گیرد و این اثر بایستی به دایره‌تفسیر و تعبیر کشانده شود. تفسیر و فهم و حتی درک براساس متن انجام می‌گیرد و فقط به کلام محدود نمی‌شود. انواع مختلفی دارد که عبارتند از: متن کلامی که شامل محاوره گفتاری، سخنرانی، کتاب، نامه، شعر، متن موسیقایی، متن تصویری مانند نقاشی و عکس و یا حتی اندیشه‌های ذهنی مانند: برنامه‌های رادیویی، متون رادیویی و متن سینمایی و آواز می‌شود. متن از دو رکن اساسی و رکین بهره‌مند شده که عبارتنداز: ۱- متن متین ۲- متن با بطن. متن متین به متنی گفته می-شود که درجایگاه خود محکم واستوار و با پرجاست و به تعبیری از متانت و پویایی حائز اهمیتی برخوردار است. متن با بطن به معنی متنی است که حاوی درونمایه‌ای پرپایه و سایه و آیه است. متن باید پایه و اساس داشته باشد و علاوه براینکه پر پایه است بایستی نوعی سایه رونده و فرآرونده را ازخود به بایش و نمایش بگذارد. متن وقتی پر پایه و سایه باشد پیامدی به نام آیه (نشانه) دارد و به تعبیری از خود نشانه‌هایی حائز اهمیت و هویت در نوشتار به تصویر می‌کشد. درنظریه ادبی به هرآنچه که می‌توان آن را خواند چه کتاب ادبی و چه نوع چینش صندلی‌ها دریک سخنرانی و مانند آن و چه نوشتار و گفتاری که درونمایه و محتوایی پیش رونده دارد در واقع اینها همه تعاریفی از متن می‌توانند باشند. به متنی که دارای بطن باشد متن فرآرونده می‌گویند. یک متن باید رونده باشد تا که دردرون این رونده بتوان به روندگی و فرآروندگی قابل توجه و بایسته وکارآمدی دست یافت. به مجموعه منسجمی از نشانه‌ها که نوعی پیام آگاهی دهنده و دونده را انتقال می‌دهند متن می‌گویند. متن یک نوشتار قابل اهمیت است که قابلیت آن را دارد که توسط تعداد نامحدودی از مخاطبان به گفتار تبدیل شود. اگرچه متن بیان کننده مفاهیم و مصادیق متعددی است و با نوشتار تثبیت می‌شود اما به هرکنش و واکنشی و هر معنای کاملی که نویسنده در قالب متن و دربطن متن به مخاطب تزریق می‌کند می‌توان متن گفت. متن باید محیرالعقول باشد. یعنی هر عقلی را به حیرت وادارد و شگفت‌انگیزی متن برای ذهن مخاطب بسیار مهم و قابل تعامل و تأمل است. متن باید حاوی سرشت و کشت مهم و سازنده‌ای باشد. به نوشتاری که دارای جوهره و گوهره قابل فهم و درک است و مخاطب از این جوهره و گوهره به لذت و شورشی غیرمنتظره دست می‌یابد متن می‌گویند. هرچیزی که نوشته می‌شود و یا خوانده می‌شود حاوی متن نیست. زبان درمتن بسیار مهم است و کارکرد کلمات به عنوان رابط زبان و متن بسیار پراهمیت و در هویت است. اگرکلمات درشکل‌گیری زبان نقش مؤثری دارند درصورت پذیری متن و زبان متن نیزحائز اهمیت‌اند. روان کلمات با روح حروف کلاف خورده است و حروف شناس کسی است که کلمات را دریک جمله فصل می‌کند! مهم‌ترین پرسش درباره متن همان پرسش از خودِ «متن» است. هرمتنی یک «خود» دارد که این خود به خودآگاهی و فراآگاهی می‌رسد. خود متن وقتی هستندگی خودش را پیدا می‌کند درواقع به هست‌مندی خودش دست می‌یابد. روانِ متن زمانی قابلِ فهم ودرک است که متن حالتی زنده و زیست مندی را درسیر زمان و مکان در جامعه طی کرده باشد. شناخت ازروانِ متن نیاز به شناخت از واژگانی است که زبانِ متن را تشکیل می‌دهند. متن می‌تواند نوشتاری باشد یا گفتاری و اغلب نقاشی‌ها و تابلوها و حتی ساختارنشانه‌های طبیعی هم از نوعی متن برخوردارند. متن اگر به معنی سطح و یا نقش و گستره و میان و درون هم که باشد باز از نوعی فهم و درک و بایستگی معقول برخوردار است. روان متن بدون حضورمفکر (اندیشه متن) قابل بررسی و خواندن و استفاده نیست. متن زمانی قابل روان شناختی است که حضوری زنده و زیست‌مند از حیث معنا و مفهوم درجامعه ازخود به نمایش بگذارد. متن نوعی اندیشه است که می‌تواند دارای اندیشگی جامع‌الاطرافی باشد و برای آگاهی بیشتر ازروان شناختی متن نیاز به شناخت از تفکر، ایده، زبان، فرهنگ و سلایق روحی و علایق روانی و رفتاری متن است. یک متن دارای تفکر و ایده است و شما زمانی می‌توانید آن را روان شناختی نمایید که به شناخت از تفکر و ایده متن دست یابید و یا از سلایق روحی متن با خبر شود و از علایق روانی و رفتاری آن بتوانید به نوعی شناخت شناسی دست یابید. از این نگاه متن می‌تواند از دو قابل برخوردار باشد:

نخست قابل مورد اعتنا و دوم قابل مورد اعتبار. درقابل مورد اعتنا شما به قابلیتی از متن دست می‌یابید که قدرت جامعه پذیری و حتی فرهنگ پذیری دارد و درواقع جامعه به این متن توجه و اعتنا می‌کند و اصل موضوع هم مبتنی برآن است که این متن با سلایق روحی و علایق روانی و رفتاری جامعه کلاف خورده و وجه اشتراکی از حیث زبانی و فرهنگی نیز وجود دارد. درقابل مورد اعتبارصورت مسأله فرق می‌کند از این رو که، متن بایستی دارای ارزش و ارزشمندی و اعتبار زبانی و فرهنگی و حتی فکری باشد. اعتبار متن زمانی مشخص می‌شود که کلمات بتوانند ذهن مخاطب را درمتن تبدیل به زبانیت اجتماعی نمایند. زبان در متن از طریق کلمات تبدیل به مفاهیم و مصادیق می‌شود.